

## دلالت ثابت کلمات کلی و مشکل بی‌مایگی

رضا سلطانی<sup>۱</sup>

سید محمدعلی حجتی<sup>۲</sup>

### چکیده

کرپیکی در کتاب مشهور «نامگذاری و ضرورت» مفهوم دلالت ثابت (rigid designation) را برای کلمات مفرد (singular terms) و به منظور رد نظریه های وصفی معرفی کرد؛ به این مضمون که یک کلمه، دلالتگر ثابت است اگر و تنها اگر در همه جهانهای ممکن بر یک چیز دلالت کند. او در سخنرانی سوم این مفهوم را به کلماتی که برای انواع طبیعی مورد استفاده قرار می‌گیرند تعمیم داد. در باب اینکه این تعمیم چگونه خواهد بود بحثهای بسیاری در گرفته است که می‌توان آنها را به دو دسته کلی تقسیم کرد: دسته اول قائلین به همسانی در دلالت (sameness in designation) و دیگری ذاتگرایان (essentialists) هستند؛ لیکن یک مشکل اساسی بر سر راه قائلین به همسانی در دلالت وجود دارد که تحت عنوان «مشکل بی‌مایگی» (trivialization problem) نامیده می‌شود. مشکل بی‌مایگی به این شکل است که اگر ثبات برای کلمات کلی (general terms) به معنای همسانی در دلالت در میان جهانهای ممکن باشد، آنگاه علاوه بر کلمات مربوط به انواع طبیعی بقیه کلمات کلی هم ثابت خواهند شد؛ زیرا آنها نیز دلالت بر یک خصوصیت یکسان خواهند کرد. در این مقاله ما یک روش استدلالی را برای دفع مشکل بی‌مایگی نقد می‌کنیم. این روش استدلالی بر این اساس است که اوصاف معین می‌توانند دلالت بر اشیاء وافر (abundant) بکنند و با استفاده از تناظر (parallelism) بین کلمات کلی و کلمات مفرد نتیجه می‌گیرد عبارات حملی وصفی نیز می‌توانند دلالت بر خصوصیات وافر بکنند که در میان جهانهای ممکن ثابت می‌مانند؛ اما بعضی از اصول وجود دارند که رفتار سمانتیکی این کلمات و شهودهایمان را در مورد صدق جملات شامل این کلمات توضیح می‌دهند و به نظر می‌رسد ادعای مذکور با این اصول همخوانی ندارد.

کلیدواژگان: دلالت ثابت، کلمات کلی، مشکل بی‌مایگی، اشیاء وافر، تشخیص دفتری

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری فلسفه - منطق، دانشگاه تربیت مدرس، rezsoltani@yahoo.com

<sup>۲</sup> دانشیار فلسفه و حکمت، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)،

hojatima@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۱۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۱۴

۱. مقدمه

در این مقاله ما به مسئله تعمیم مفهوم ثبات به کلمات کلی می‌پردازیم و یکی از مشکلات معروف آن را که معروف به مشکل بی‌مایگی است مورد بررسی قرار داده و یکی از راه‌حلهایی که برای این مشکل ارائه شده است را مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

در کتاب مشهور نام‌گذاری و ضرورت (Naming and Necessity) نوشته سول کریپکی (Saul Kripke)، که نسخه ویرایش شده سه سخنرانی وی در سال ۱۹۷۸ است؛ مفهومی به نام دلالتگرهای ثابت (Rigid Designator) توسط وی معرفی می‌شود که بر آمده از انتقاداتی است که او در همان سخنرانی‌ها به نظریات وصفی در باب نحوه ارجاع اسامی خاص وارد می‌کند؛ او استدلال می‌کند که اسامی خاص دلالتگر ثابت هستند؛ به این معنا که در همه جهان‌های ممکن بر همان چیزی دلالت می‌کنند که در جهان واقع بر آن چیز دلالت می‌کرده‌اند و اینهمانی‌های شامل این کلمات ثابت، اگر صادق باشند، ضروری هستند. مثال معروف او اینهمانی "هسپروس = فسفروس" است. او می‌گوید کلمات «هسپروس» و «فسفروس» هر دو به شکل ثابت دلالت بر سیاره ونوس می‌کنند به این معنی که این دو کلمه در همه جهان‌های ممکن که سیاره ونوس در دامنه آنها وجود دارد دلالت بر آن سیاره می‌کنند و در جهانهایی که ونوس در آنها وجود ندارد دلالت بر هیچ چیز نمی‌کنند و به همین دلیل اینهمانی ذکر شده به نحو ضروری صادق است، هر چند که این صدق به نحو پسینی (A posteriori) است، به این دلیل که ناشی از یک اکتشاف علمی می‌باشد. مفهوم ثبات در مقیاس وسیعی توسط فلاسفه مورد پذیرش قرار گرفت؛ اما کریپکی در سخنرانی سوم اشاره می‌کند که این مفهوم به کلمات کلی مربوط به انواع طبیعی نظیر "ببر" قابل تعمیم است. البته وی در این راستا اکتفاء به نوع طبیعی نکرده دلالت بعضی از کلمات دیگر را که حاکی از عناصر طبیعی یا پدیده‌ها است نیز ثابت می‌داند نظیر آب، گرما، قرمز و گرم. که همه آنها را در رده ترمهای انواع طبیعی دسته بندی می‌کنیم و بقیه کلمات را انواع غیر طبیعی. اما بر سر

اینکه آیا این تعمیم مفهوم ثبات از کلمات مفرد به کلمات کلی درست است یا خیر و اگر درست است نحوه دلالت در کلمات کلی چگونه خواهد بود بحث‌های زیادی در گرفته است؛ در نگاه اول به نظر می‌رسد کلمات کلی بر خلاف کلمات مفرد که دلالت بر یک فرد (individual) می‌کنند بر افراد زیادی دلالت می‌کنند و اگر بخواهیم مفهوم ثبات را به همان شکلی که در مورد کلمات مفرد بکار می‌بریم در مورد کلمات کلی هم بکار ببریم یعنی دلالت کلمات کلی هم مثل کلمات مفرد بر مصداق (مصادیق) باشد به این دلیل که مجموعه مصادیق کلمات کلی از جهان ممکن به جهان ممکن دیگر تغییر می‌کنند، هیچ کلمه کلی، دلالت ثابت نخواهد داشت؛ لذا تعمیم مفهوم ثبات از کلمات مفرد به کلمات کلی منتفی خواهد بود؛<sup>۳</sup> اما این نکته قابل ذکر است که مدلول کلمات کلی چیزهای دیگری هم می‌تواند باشد که دچار این مشکل نشود، لذا اولین چیزی که لازم است در ارتباط با تعمیم مفهوم ثبات به کلمات کلی مورد بررسی قرار گیرد نحوه دلالت و مدلول کلمات کلی است.

می‌توان مجموعه تعبیری را که برای نحوه دلالت‌گیری ثابت کلمات کلی وجود دارد به دو دسته کلی تقسیم کرد: یکی تعابیر ذات‌گرایانه و دیگری تعابیر مبتنی بر یکسانی در دلالت.

مشکل بی‌مایگی در تعبیر دوم بروز می‌کند<sup>۳</sup> که در ادامه اشاره مختصری به تعبیر اول و اشکالات آن خواهیم کرد و سپس تعبیر دوم و نحوه بروز مشکل بی‌مایگی را خواهیم گفت و سپس یکی از راه‌حل‌هایی که برای حل این مشکل ارائه شده است، مطرح خواهیم کرد و مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

#### ۱ ثبات ذات‌گرایانه (essential rigidity)

در ابتدا یک تعریف از مفهوم ثبات را برای کلمات کلی مطرح می‌کنیم که از مفهوم محمولات ذاتی کمک می‌گیرد، به این شکل که اگر محمولی بر اساس این تعریف ذات‌گرایانه باشد کلمه کلی مربوط به آن محمول یک دلالتگر ثابت است. (Soames, 2005: 251)

بر اساس صورت‌بندی که سومز ارائه کرده است داریم:

(EP) یک محمول<sup>۴</sup> p ذات‌گرایانه است اگر و تنها اگر برای همه جهان‌های w و شیء o، اگر p بر o در w حمل می‌شود آنگاه p بر o در همه جهان‌های که o در آنها وجود دارد حمل می‌شود.

او در ادامه دو صورت‌بندی دیگر از این ایده را به این شکل بیان می‌کند. (EPa) یک محمول P ذات‌گرایانه است اگر و تنها اگر عبارت «به شکل ضروری هر فردی که P است نتواند بدون P بودن وجود داشته باشد» یک صدق را بیان کند (EPb) یک محمول P ذات‌گرایانه است اگر و تنها اگر خصوصیتی را که توصیف می‌کند برای هر چیزی که آن را دارد یک خصوصیت ضروری باشد.

این تعریف از ثبات به شکل مشخصی یک تعمیم مستقیم از تعریف کریپکی از دلالتگر ثابت برای کلمات مفرد در سخنرانی اول نام‌گذاری و ضرورت است. زیرا او در مورد ثبات کلمات مفرد این مثال را می‌زند که صدق جمله "نیکسون نمی‌تواند نیکسون نباشد" ثبات "نیکسون" را توضیح می‌دهد؛ لذا به همین روش ثبات «ببر» باید بر این اساس باشد که افراد ببر نمی‌توانند ببر نباشند.

بر اساس این نگاه اگر طلا بودن و عدد اتمی ۷۹ داشتن خصوصیات ذاتی برای نمونه‌های طلا باشند، آنگاه «طلا» و «عنصری با عدد اتمی ۷۹» هر دو دلالتگر ثابت هستند و از طرف دیگر کلمات کلی مثل «فیلسوف» و «فلزی که اکثر حلقه‌های ازدواج از آن ساخته می‌شوند» به شکل مستدلی دلالتگر غیرثابت هستند؛ زیرا نمونه‌هایی که در این جهان مصادیق فلزی هستند که اکثر حلقه‌های ازدواج از آنها ساخته می‌شوند، ممکن است در جهان‌های دیگر محبوبیت کمتری داشته باشند و لذا مدلول این کلمه به‌جای طلا در جهان واقع، مثلاً نقره باشد و نمونه‌هایی که در این جهان مصادیق فیلسوف هستند می‌توانند در جهان‌های دیگری فیلسوف نباشند و مثلاً آرایشگر باشند.

به شکل معمول دو اشکال بر این نظریه وارد می‌شود:

از یک طرف بعضی کلماتی که کریپکی به شکل مشخصی به‌عنوان مثال‌هایی برای کلمات کلی ثابت مطرح کرده است، دیگر از این زاویه ثابت نیستند؛ به عبارت دیگر این

تعریف جامع افراد نیست، رنگ‌ها چیزهایی هستند که کریپکی آن‌ها را در رده کلمات کلی ثابت قرار داده است؛ اما به‌عنوان مثال زرد بودن برای لباس و یا هر چیز زرد دیگری ضروری نیست و یک لباس زرد می‌تواند رنگ دیگری داشته باشد. لیکن قدرت این انتقاد بر این اساس خواهد بود که چقدر به دسته‌بندی‌ها و مثال‌هایی که کریپکی برای کلمات کلی آورده است اهمیت داده شود و اگر تمایزی که کریپکی فرض کرده است توسط مفهوم ثبات بین کلمات انواع طبیعی و غیر طبیعی بوجود می‌آید مهم نباشد، این اشکال وارد نخواهد بود. زیرا با این تغییر رنگها که کلمات انواع طبیعی هستند (از نظر کریپکی اینگونه است) دلالت ثابت نخواهند داشت و مفهوم ثبات نمی‌تواند مرز بین کلمات انواع طبیعی و غیر طبیعی را نشان دهد.

اشکال دیگری که توسط سوومز مطرح شده (Soames, 2002: 258-259) این است که ما نمی‌توانیم با صورتبندی ذات‌گرایانه به نتیجه مطلوب دست پیدا کنیم زیرا نتیجه مطلوب ایست که بر اساس هدف کریپکی از مطرح کردن ثبات این کلمات، باید بتوان از اینهمانی‌های نظری صادقی که بین این کلمات برقرار می‌شود ضرورت این اینهمانی‌ها را نتیجه گرفت. سوومز ایراد خود را به این شکل مطرح می‌کند که می‌گوید محمول طبیعی پستاندار پایه (Primate) و کلمات نوعی مربوط به آن یعنی انسان، بوزینه (Ape)، میمون (Monkey) و لمور (Lemur) را در نظر بگیرید. هر یک از این‌ها محمولات نوع طبیعی هستند و معقول است که براساس تعریفی که ارائه شد همه این‌ها ذاتی و ثابت باشند؛ حال محمول ترکیبی زیر را در نظر می‌گیریم:

(۱) (x لمور است یا x میمون است یا x بوزینه است یا x انسان است)

$\lambda x$

از آنجا که هر یک از این محمولات نوعی، ذاتی/ثابت هستند نتیجه می‌شود که محمول ترکیبی (۱) نیز ذاتی/ثابت است. حال جمله این‌همانی ذیل را در نظر بگیرید.

(۲) (x پستاندار پایه است)  $\forall y$

لذا از نظریه ثبات با تعبیری که گفته شد داریم

$$(۳) (\forall y) \rightarrow (y \text{ پستاندار پایه است}) \square \forall y$$

که صادق است؛ زیرا هر پستاندار پایه که در جهان فعلی موجود است، ذاتاً هم پستاندار پایه است و هم ذاتاً یک انسان یا بوزینه یا میمون و یا یک لَمور است (و برعکس). با این وجود واضح است که می‌توان جهانی داشت که نوعی از پستانداران پایه در آن یافت شوند که در جهان واقع وجود نداشته باشد. لذا دامنه چنین جهانی شامل افرادی است که در جهان واقع حضور ندارند. افرادی که در آن جهان پستانداران پایه هستند بدون اینکه تعلق به چهار نوع سازنده پستانداران پایه در این جهان باشند؛ لذا عبارت این‌همانی (۲) صادق است (که تنها شامل دلالت‌گرهای ثابت است) اما ضروری نیست. درحالی‌که طبق تعریف ثابت اگر این‌همانی‌های نظری که شامل کلمات ثابت هستند صادق باشند، ضروری هستند.

از جهت دیگر این شبهه نیز وجود دارد که تعدادی از خصوصیات به بعضی از اشیاء به شکل امکانی منتسب می‌شوند و این انتساب، به تعدادی دیگر به شکل ضروری است. به‌عنوان مثال قرمز بودن یک خصوصیت غیرضروری برای خانه‌ها یا لباس‌هاست اما ممکن است در بخشی از طبیعت نمونه‌ها یا اشیاء مشخصی باشد که قرمز بودن برای آن‌ها خصوصیتی ضروری باشد. لذا این سؤال وجود دارد که یک مدافع نظریه ثابت ذات‌گرایانه در مورد قرمز چه خواهد گفت؟ آیا این کلمه یک کلمه ثابت است یا غیرثابت و یا ثابت نسبی دارد؟

## ۲- دلالت همسان

یک تعبیر دیگر از ثابت کلمات کلی بر این اساس است که یک دلالت‌گر ثابت است اگر در همه جهان‌های ممکن به یک چیز واحد دلالت کند و چون مصادیق یک کلمه کلی کثرت بالقوه دارند و حداقل اینکه می‌توانند از جهانی به جهان دیگر تغییر کنند، آن چیزی که قرار است مدلول کلمه کلی مورد نظر باشد نمی‌تواند مصادیق یا مجموعه آنها باشد؛ لذا آن چیز باید یک هویت انتزاعی (Abstract Entity) باشد که کلمه کلی آنرا نشان

میدهد و می‌تواند یک کلی (Universal)، نوع (Kind)، عنصر (Element)، گونه (Sort)، خصوصیت (Property) یا... باشد. به این شکل یک کلمه کلی ثابت در همه جهان‌های ممکن دیگر بر کلی یا نوع یا عنصر یا گونه، رنگ یا خصوصیت دلالت می‌کند؛ لذا با این تعریف از نحوه دلالت کلمات کلی، در همه جهان‌های ممکن «زرد» بر یک کلی/رنگ و «طلا» دلالت بر یک کلی/عنصر دلالت می‌کنند؛ اما «رنگ محبوب علی» دلالت بر کلی‌ها/رنگ‌های مختلفی در جهان‌های ممکن مختلف می‌کند زیرا ذاتاً علی می‌تواند در این جهان‌ها متفاوت باشد. می‌توانیم موارد بالا را به شکل صوری اینگونه مدل کنیم که فرض کنیم فقط دو جهان داریم؛ یکی @ (جهان واقع) و دیگری  $\omega$  (یک جهان ممکن فرضی) و کلی‌های ما  $\{0, 1, 2\}$  هستند که «زرد» ۰ را می‌نامد و «طلا» ۱ را می‌نامد و «قرمز» ۲ را می‌نامد و برای سادگی فرض میکنیم کلی‌های ما در همه جهانها موجودند. کلمه غیر ثابت «رنگ محبوب علی» که با رمع آنرا نشان می‌دهیم، بر اساس این تعریف، رنگهای مختلفی را در این جهانها نشان می‌دهد:

$$0 \rightarrow @ : \text{رمع}$$

$$2 \rightarrow \omega$$

در حالیکه «طلا» و «زرد» اینگونه خواهند بود:

$$1 \rightarrow @ : \text{«طلا»}$$

$$1 \rightarrow \omega$$

$$0 \rightarrow @ : \text{«زرد»}$$

$$0 \rightarrow \omega$$

مهم‌ترین اشکالی که به این تعبیر وارد شده است، مشکل بی‌مایگی است؛ که اولین بار در انتقادات شوارتز (Schwartz, 2002) و سومز (Soames, 2002) صراحتاً مطرح شده است. به این صورت که اگر ما تعبیر «یکسانی در دلالت» را برای مفهوم ثبات بپذیریم، می‌توانیم مدل‌های تمامی کلمات کلی را همانند مدل‌های کلمات انواع طبیعی مثل «ببر» که دلالت بر نوع ببر می‌کند چیزی مثلاً خصوصیت (property) فرض کنیم؛ یعنی

به‌عنوان مثال، «مجرد» می‌تواند دلالت بر ویژگی مجرد بودن بکند یا صفت «هم‌رنگ آسمان» می‌تواند دلالت بر خصوصیت هم‌رنگ آسمان بودن بکند؛ لذا به این شکل هیچ کلمه کلی غیرثابتی باقی نمی‌ماند و هر کلمه کلی با توجه به این که در همه جهانهای ممکن دلالت بر یک چیز (یعنی خصوصیت مربوطه) می‌کند ثابت خواهد شد و مفهوم ثابت بی‌مایه می‌شود یعنی نمی‌تواند تمایزی را میان کلمات کلی نشان دهد. تلاش‌های زیادی برای حل مشکل بی‌مایگی انجام شده است؛ با این رویکرد که کلماتی را پیدا کنیم که کلی هستند اما دلالت غیر ثابت دارند. در ادامه ضمن بیان دقیق‌تر مشکل بی‌مایگی، به یکی از راه‌حل‌های ارائه‌شده پرداخته می‌شود.

## ۱-۲ مشکل بی‌مایگی

اگر «ببر» بر یک نوع یا گونه دلالت کند بدلیل اینکه مدلول آن یک چیز است و در همه جهانهای ممکن ثابت است، آنگاه ما یک دلالتگر ثابت خواهیم داشت؛ به همان شکلی که بسیاری از کلمات مفرد ثابت هستند.

«ببر» بر مدلول خود دلالت می‌کند که آن مدلول، نوع ببر است و مدلول «ببر» یک نوع یکسان از گربه‌سانان در همه جهانهای ممکن است، حتی اگر ارگانسیم تحت نوع ببر از جهانی به جهان دیگر تغییر کند. لذا نباید تصور شود که مدلول کلمه قرار است آن افرادی باشند که ببر در مورد آنها صادق است و یا مجموعه آن افراد باشد؛ زیرا اگر آن‌ها مدلول کلمه باشند، از آن جهت که این مصادیق از جهانی به جهان دیگر تغییر خواهند کرد ادعای ثابت به این معنی از بین خواهد رفت.

اما بر اساس آنچه تا اینجا گفته شد دلالت‌گرهای خصوصیات طبیعی (یا انواع) مثل «ببر» یا «سفید» تنها دلالت‌گرهای ثابت موجود نیستند و برخلاف انتظار حتی کلمات ساخته‌شده برای خصوصیات مصنوعی هم ثابت هستند. همان‌طور که «ببر» بر یک خصوصیت<sup>۷</sup> انتزاعی (abstract) یکسان (نوع ببر) در همه جهانهای ممکن دلالت می‌کند. «مجرد» و «وکیل» و... هم به یک خصوصیت در همه جهانهای ممکن دلالت می‌کنند؛ به‌عنوان مثال «وکیل» بر خصوصیت وکیل بودن در همه جهانهای ممکن دلالت می‌کند؛

ولی مصداق متافیزیکی (metaphysical extension) وکیل بودن از جهانی به جهان دیگر تغییر می‌کند. بهمن کشاورز عضوی از مصادیق متافیزیکی وکیل بودن است؛ اما او می‌توانست مهندس باشد، لیکن هنوز «وکیل» با توجه به همه جهان‌های ممکن بر خصوصیت وکیل بودن دلالت می‌کند. با این وصف دلالت‌گرهای خصوصیات مصنوعی (artificial properties) هم ثابت هستند. برخی از فلاسفه فکر می‌کنند که این موضوع، تعبیر گفته شده از دلالت کلمات کلی را نابود خواهد کرد و این نگرانی وجود دارد که اگر دلالت‌گرهای خصوصیات مصنوعی رابه‌عنوان دلالت‌گرهای ثابت به حساب آوریم، همه دلالت‌گرهای خصوصیات ثابت خواهند شد. این ایده اولین بار در گفته‌های کوک در یک مقاله کوتاه در سال ۱۹۸۰ آمده است. او می‌گوید:

"...کلمات انواع طبیعی می‌توانند هم اسامی عینی (concrete names) باشند و هم اسامی انتزاعی؛ اگر «گره» اسم عینی باشد، دلالت غیر ثابت بر گره‌ها خواهد داشت، این دلالت غیر ثابت است زیرا معقول است که فرض کنیم «گره» می‌تواند دلالت بر گره‌های مختلف در جهانهای مختلف بکند و از طرف دیگر اگر اسم انتزاعی باشد، دلالت ثابت بر گره بودن خواهد داشت و نه گره‌ها... «مجرد» فرقی با گره ندارد؛ آن می‌تواند دلالت غیر ثابت بر مجردها یا دلالت ثابت بر مجرد بودن داشته باشد." (Monte Cook, 1980:62)

به نظر می‌رسد کوک می‌خواهد بگوید که تمایز بین «گره» و «مجرد» باید نشان‌دهنده این اهمیت باشد که «گره» دلالت‌گر ثابت است و «مجرد» اینگونه نیست در حالی که تعبیر یکسانی در دلالت نمی‌تواند این تمایز را نشان دهد؛ یعنی اصولاً بر اساس هدف اولیه کریپکی تعبیر دلالت ثابت کلمات کلی به‌گونه‌ای باشد که دلالت کلمات انواع طبیعی را ثابت و دلالت بقیه را غیر ثابت کند. در ادامه به یکی از راه‌حلهای ارائه شده برای جلوگیری از ورود مشکل بی‌مایگی می‌پردازیم.

### ۳- راه‌حل دن لوپز دی سا (Dan López de Sa)

تلاش‌هایی برای پاسخ به این اشکال صورت گرفته است و سعی دارد نشان دهد علی‌رغم اینکه با این تعبیر، کلمات کلی مصنوعی در رده کلمات کلی ثابت درمی‌آیند، همچنان تعداد زیادی از کلمات کلی، غیرثابت باقی می‌مانند. با فرض وجود مشخصاتی که ثبات کلمات مفرد دارد، تلاش می‌شود که با انطباق مشخصات کلمات کلی بر این مشخصات کلمات مفرد، نشان داده شود که این تعبیر می‌تواند تمایزی را که مفهوم ثبات در کلمات مفرد به وجود می‌آورد، در کلمات کلی نیز به وجود آورد. در ادامه به راه‌حل ارائه‌شده در مقاله ثبات برای محمولات و مشکل بی‌مایگی، نوشته‌شده توسط دن لوپز دی‌سا که یکی از نمونه‌های خوب راه‌حل‌های مبتنی بر یافتن مثال نقض است، خواهیم پرداخت.

#### ۳-۱ جوانب اصلی راه حل لوپز دی‌سا

لوپز دی‌سا بر دو نوع مختلف از دلالت گرهای تمرکز می‌کند و در مورد ثبات و عدم ثبات آن‌ها صحبت می‌کند:

او محمولات و یک دسته خاص از محمولات اسمی شده را در نظر می‌گیرد که آن‌ها را «اسمی‌های استاندارد» (nominalization canonical) می‌نامد، که به

نظر وی می‌توانند دلالتگر ثابت باشند؛ یک اسمی استاندارد (F - ing) یا مصدر در زبان فارسی از یک محمول (F) که به‌جای فعل اصلی آن فرم مصدری مربوطه (ing form) را جایگزین کرده‌ایم، حاصل می‌شود؛ این اسمی استاندارد، یک عبارت مصدری است که ساختار صوری مرتبط با محمول را بازسازی می‌کند.

یک مثال برای این نوع از کلمات «آب بودن» (being water) است که از محمول «... آب است» (Is water) به دست آمده است و یا «ورزش کردن به روش موردعلاقه علی» که از «... به روش موردعلاقه علی ورزش می‌کند» به دست آمده است.

به ادعای لوپز دی‌سا تزهایی که در ادامه می‌آیند برای هر دو نوع کلمه‌ها یعنی محمولات و اسمی شده‌ها، صادق هستند.

۱- او معتقد است که هر دوی محمولات و اسمی شده‌های مرتبط با آن‌ها بر هویتاتی (entities) از یک رده (Category) دلالت می‌کنند مثلاً خصوصیات (properties) یا انواع.

این تر او از آن جهت که اصل ارجاع (reference principle) رایت را رعایت نمی‌کند قدری مناقشه برانگیز است، اصل ارجاع رایت می‌گوید: «عبارات هم مرجع باید با حفظ صدق (salva veritate) حداقل در زمینه‌های مصداقی (extensional context) قابل جایگذاری باشند و با حفظ سمانتیکی (salva congruitate)، در همه زمینه‌ها قابل جایگذاری باشد.» (Wright, 1998: 240)

راهی دیگر برای توضیح این اصل که نشان‌دهنده بنیان منطقی آن است، می‌تواند اشاره به این فرض منطقی باشد که اختلاف در رفتار نحوی (syntactic) کلمات ریشه در اختلاف خصوصیات سمانتیکی آنها دارد؛ یعنی اختلاف در آنچه آن‌ها معنی می‌دهند؛ مثالهای زیر را در نظر بگیرید:

(۴) علی می‌دود

(۵) علی دویدن

به نظر می‌رسد در حالی که (۴) خوش ساخت است، (۵) خوش ساخت نیست و ممکن است کسی فکر کند که این وابسته به این است که دوید و دویدن چه معنایی می‌دهند.

جواب این است که اگر هم باید در معنی آن‌ها اختلافی باشد لزوماً دال بر این نیست که آن‌ها باید به هویت غیرزبانی مختلفی مربوط باشند. منطقیاً «دویدن» و «دوید» به یک هویت غیرزبانی ربط دارند؛ یعنی به فعالیت یا خصوصیت دویدن؛ اما برای رعایت روح قانون رایت باید پذیرفت که این دو عبارت به یک هویت اما به دو شکل مختلف مربوط اند؛ مثلاً دویدن با رابطه ارجاعی (referring) به عمل دویدن مربوط است در حالی که «دوید» با رابطه نسبت (ascribing) عمل دویدن به یک چیز مربوط است. لذا

به این شکل هدف اصلی که ربط هر دوی این کلمات به یک هویت غیر زبانی (عمل دویدن) است تأمین می‌شود.

هرچند فکر می‌کنیم در نهایت تفسیر لوپزدی سا قابل قبول نیست؛ اما اگر بخواهیم کمی سهل‌تر به مسئله نگاه کنیم، می‌توانیم بپذیریم که F (دوید) و F - ing (دویدن) از نظر سمانتیکی به یک خصوصیت (فعالیت) مرتبطند و آنرا در معنای جمله ای که در آن ظاهر می‌شوند شرکت می‌دهند؛ یعنی هر دو، محتوای سمانتیکی فعالیت دویدن را (حال به روش‌های یکسان یا متفاوت یعنی با ارجاع به آن یا انتساب آن) در ایجاد معنای جمله شرکت می‌دهند. بیان این مطلب برای دی سا از آن جهت اهمیت دارد که او معتقد است اگر بتواند ثابت یک اسمی استاندارد را نشان دهد می‌تواند ثابت محمول مربوط به آنرا نیز نتیجه بگیرد یعنی اگر F - ing (دویدن) دلالت بر دویدن بکند و ثابت باشد، آنگاه F (دوید) هم که به همان فعالیت دلالت می‌کند ثابت خواهد بود و همینطور در مورد مثالهای غیر ثابت.

۲-تز دومی که دی سا از آن دفاع می‌کند به مفهوم ثابت برای محمولات و اسمی شده‌ها مربوط می‌شود. همان‌طور که انتظار می‌رود، تعریف او این است که یک محمول (F) یا یک اسمی استاندارد (F - ing) ثابت است، اگر و تنها اگر، آن کلمه به خصوصیت یکسانی در همه جهان‌های ممکن متصل باشد.

۳-تز سومی که بخش زیادی از ادامه بحث را به آن می‌پردازیم، همان تزی است که قرار است دی سا را قادر به رد مشکل بی‌مایگی کند و آن عبارت است از اینکه نهایتاً محمولات و اسمی شده‌هایی وجود دارند که بر خصوصیات مختلف در جهان‌های مختلف دلالت می‌کنند و به عبارت دیگر دلالت گر غیر ثابت‌اند و به این شکل مشکل بی‌مایگی - یعنی همه کلی‌ها دلالت گر ثابتند - رد خواهد شد.

۳-۲ دفاعیه در برابر مشکل بی‌مایگی

آنچه دی سا، در رابطه با نتیجه‌ای که می‌خواهد بگیرد و برای اثبات تز سوم استفاده می‌کند، صدقِ شهودی (و البته امکانی) بعضی جملات این‌همانی است. (۶) و (۷) مثال‌هایی از این نوع جملات هستند.<sup>۹</sup>

(۶) دویدن، ورزش کردن به روش موردعلاقه علی است (running is exercising the way Ali prefers).

(۷) آبی بودن، رنگ آسمان بودن است (Being blue is being the color of the sky).

در این مثالها در وهله اول فرض شده است جملات (۶) و (۷)، شهوداً (Intuitively)، صدق امکانی دارند؛ و از صدق آنها نتیجه می‌شود: کلمه ای که در موقعیت مسندالیه قرار دارد (سمت چپ is در جمله انگلیسی) بر همان خصوصیتی که کلمه قرارگرفته در موقعیت مسند بر آن دلالت می‌کند، دلالت خواهدکرد (سمت راست is در جمله انگلیسی)؛ و از اینکه صدق جمله امکانی است، نتیجه می‌شود که لازم است، یکی از دلالت‌گرهایی که در جمله وجود دارند، غیرثابت باشند (زیرا اگر این‌همانی بین دلالت‌گرهای ثابت صادق است باید ضروری باشد).

و درنهایت از این که در جهان واقع کلمات «دویدن» و «آبی بودن» به ترتیب بر خصوصیات دویدن و آبی بودن دلالت می‌کنند؛ نتیجه می‌گیرد که «ورزش کردن به روش موردعلاقه علی» و «رنگ آسمان بودن» دلالت بر دویدن و آبی بودن را به شکل غیرثابت انجام می‌دهند و می‌توانند در جهان‌های ممکن دیگر بر خصوصیات دیگری مثل پیاده‌روی کردن و زرد بودن دلالت کنند. خلاصه استدلال دی سا برای (۶) به شکل زیر خواهد بود:

I. (۶) شهوداً صدق امکانی دارد

II. (۶) یک عبارت این‌همانی است

- III. از I و II نتیجه می‌شود طرفین آن بر یک خصوصیت دلالت می‌کنند<sup>۱</sup>
- IV. از I (امکانی بودن) و III نتیجه می‌شود حداقل یکی از طرفین اینهمانی دلالت غیر ثابت دارد
- V. طرف راست (ترجمه و چپ متن اصلی) بر خصوصیت دویدن به شکل ثابت دلالت می‌کند
- VI. از V و IV نتیجه می‌شود طرف چپ (ترجمه و راست متن اصلی یعنی «ورزش کردن به روش مورد علاقه علی») دلالت غیر ثابت دارد.

### ۳-۳ نقد دیدگاه لویز دی‌سا

فرض می‌کنیم تز اول و دوم درست باشند و بر این موضوع تمرکز می‌کنیم که حتی اگر ما این دو تز را بپذیریم، همچنان مشکل بی‌مایگی در پیشنهاد لویز دی‌سا وجود خواهد داشت.

همان‌طور که دیدیم، استدلال اصلی لویز دی‌سا این ادعاست که پیشنهادش (که او آن را پیشنهاد ساده (simple proposal) می‌نامد) ثبات را برای محمولات بی‌مايه نمی‌کند. مساله اصلی بر سر نزاعی است که در مورد ارزش صدق جملات (۱) و (۷) وجود دارد (حتی فقط به شکل امکانی). او صراحتاً می‌گوید: ارزیابی این جملات نتیجه شهودهای ما به‌عنوان یک کاربر شایسته (competent) زبان است.

در ادامه اشکالاتی را به مقدمات مختلف استدلال لویز دی‌سا بیان می‌کنیم به این شکل که در ابتدا به نظر می‌رسد شهودهای مختلفی در این ارتباط وجود دارد اما در نهایت با فرض اینکه شهودها درست باشد نیز اشکالاتی را به استدلال دی‌سا وارد خواهیم کرد.

### ۳-۳-۱ شک در باب شهود (اشکال به مقدمه I)

در ابتدا باید بگوئیم که این شهودی را که دی‌سا فرض می‌کند اغلب ما باید داشته باشیم، ادعای درستی نیست و این ما را در موقعیت نامناسبی قرار می‌دهد؛ زیرا به نظر

می‌آید، در مورد شهود مان در رابطه با بعضی جملات با یک تعارض روبرو هستیم و این مساله اجازه نمی‌دهد که چیزی اضافه‌تر در این باره بگوییم.

از طرف دیگر به نظر می‌رسد در مورد شهود - که نوعی ابزار شناخت محسوب می‌شود - حالت حد وسطی نداریم به این معنی که یا فرد آن شهود را دارد یا ندارد. اگر توانسته باشیم توجیه مناسبی بیاوریم، به نظر می‌رسد می‌توان این نتیجه را گرفت که یک نفر یا شهود مربوطه را دارد و یا ندارد؛ و این فراچنگ آوردن، تحت تأثیر یا حتی کمی تحت تأثیر استدلالی که کسی اقامه می‌کند نخواهد بود. لذا شهود های ما در رابطه با شرایط صدق بعضی جملات چیزی نیست که به معنایی که در بالا گفتیم فراچنگ آورده شود؛ بنابر این برای اینکه بحث در همین تعارض بین شهودها باقی نماند فرض می‌کنیم که بیان دی سا ارائه دهنده یک گمان معقول باشد. در ابتدا سعی می‌کنیم صدق امکانی (مقدمه I) جملاتی مثل (۶) و (۷) را رد کنیم و در ادامه سعی می‌کنیم نشان دهیم؛ حتی اگر این جملات صدق امکانی داشته باشند، این ادعای لویزدی‌سا که بعضی اسمی‌های استاندارد که در این جملات وجود دارند، دلالت غیرثابت دارند قابل دفاع نخواهد بود.

ابتدا در رابطه با ارزش صدق گزاره‌های (۶) و (۷)، شهودهای مختلف ممکن و شباهت‌ها و مقایسه‌هایی که به آنها برمی‌گردند را در نظر می‌گیریم و بررسی می‌کنیم که آیا این شهود مبنای درستی دارد یا خیر؟ اما قبل از آن شهود خودمان را در رابطه با این مثال‌ها بیان خواهیم کرد:

بر اساس ارزیابی ما، اگر رابطه بین مفاهیم موضوع و محمول را مورد نظر قرار دهیم، هردوی این جملات، کاذب هستند؛ و از آن بدتر این جملات تا وقتی که رابطه «است» (is در جملات انگلیسی) رابطه این‌همانی باشد، ضرورتاً کاذب هستند. این ارزیابی ما به فهم ما از دلالت ثابتی ربط دارد که «آبی بودن» بر خصوصیت آبی بودن و «رنگ آسمان بودن» بر خصوصیت رنگ آسمان بودن دارد؛ واضح است که این دو خصوصیت؛ یعنی آبی بودن و رنگ آسمان بودن و همچنین دویدن و ورزش کردن به

روش موردعلاقه علی، این همان نیستند؛ فلذا هر دو جمله کاذب خواهند بود و از آن بدتر، به دلیل این‌که اسمی‌شده‌های موردنظر ثابت هستند، این کذب باید به نحو ضروری باشد<sup>۱۱</sup> و بر این اساس به نظر می‌رسد مقدمه I، هم به لحاظ ادعای شهود و هم صدق نادرست است

### ۲-۳-۳ ارزیابی با فرض درست بودن شهودها

حال این سؤال پیش می‌آید که چگونه باید بین این ارزیابی‌های مختلفی که در مورد این جملات وجود دارد یعنی آنکه لویز دی سا می گوید و آنچه ما می‌گوییم یکی را انتخاب کرد و چرا فکر می‌کنیم ارزیابی ما درست‌تر است؟

با آنچه لویز دی سا به نفع ارزیابی خودش ارائه می‌کند شروع می‌کنیم؛ به نظر می‌رسد قوی‌ترین مبنایی که دی سا دارد، لحاظ این فرضیه است که مشکل بی‌مایگی، به آن صورتی که توضیح داده شد و همان‌طور که برای محمولات اتفاق می‌افتد، برای کلمات مفرد نیز می‌تواند اتفاق بیفتد و لذا هر راه‌حلی که تمایز بین ثابت و غیرثابت را برای یکی قابل قبول می‌کند، برای دیگری هم قابل قبول خواهد کرد. البته اگر این شباهت اثبات شود، شباهت بسیار قدرتمندی است؛ زیرا تمایز ثابت و غیرثابت در مورد کلمات مفرد عموماً پذیرفته شده است؛ فلذا اگر اشکالی که به ثابت کلمات کلی وارد باشد، به کلمات مفرد هم وارد شود، می‌تواند قدرت اشکال را بشدت کم کند؛ همان‌طور که در پاورقی شماره ۱۰ در مورد مقدمه III استدلال دی سا آمد اینکه هر یک از طرفین اینهمانی بر چه چیزی دلالت می‌کنند در نتیجه استدلال موثر است. لذا قبل از اینکه استدلال دی سا را در این ارتباط بیان و بررسی کنیم، لازم است ذکر شود که به نظر ما طرف چپ اینهمانی (۶) یعنی کلمه «ورزش کردن به روش موردعلاقه علی» در هیچ جهان ممکن بر هیچ خصوصیتی به جز ورزش کردن به روش موردعلاقه علی - اعم از دویدن یا شنا کردن یا... - دلالت نخواهد کرد. اما دی سا در ادامه با استفاده از تشابهی که بین کلمات کلی با کلمات مفرد قائل است سعی می‌کند تا ثابت کند ادعای ما نادرست است و عبارتی مثل «ورزش کردن به روش موردعلاقه علی» می‌تواند بر

فعالتهای دیگری مثل شنا کردن یا دویدن دلالت کند؛ لذا در ادامه، استدلال لویزدی سا را در این ارتباط و به تفصیل خواهیم آورد.

او ابتدا سعی می‌کند یک ارزیابی از جملات (۶) و (۷) ارائه بدهد<sup>۱۲</sup> که این جملات بر اساس آن صدق امکانی خواهند داشت. وی معتقد است جمله (۷) صدق امکانی دارد و شاید یکی از دلایل امتناع بعضی کاربران زبان از پذیرفتن صدق این جملات را در این واقعیت بداند:

اگر ما در موضعی کاملاً آزاد در برابر خصوصیتی که می‌توانند مدلول‌های احتمالی محمولات (یا اسمی شده‌ها) باشند قرار بگیریم، یعنی بتوانیم خصوصیات مختلفی را به عنوان مدلول اسمی شده‌ها بپذیریم و آنها را در هستی شناسی مان وارد کنیم؛ به‌گونه‌ای که مثلاً وجود خصوصیتی مثل رنگ آسمان بودن و آبی بودن را بپذیریم، آنگاه گویا ناچاریم فرض کنیم «رنگ آسمان بودن»، به شکل ثابت، دلالت بر رنگ آسمان بودن و «آبی بودن»، به شکل ثابت، دلالت بر آبی بودن می‌کند. اما او تلاش می‌کند که نشان دهد، این‌گونه نیست و حتی اگر ما همه انواع این‌گونه خصوصیات را بپذیریم و آنها را در هستی شناسی خود وارد کنیم، باز هم می‌توان به عدم ثبات بعضی از محمولات (یا اسمی شده‌ها) معتقد بود.

او در اینجا به آنچه که لویس آن‌ها را خصوصیات «وافر» (abundant) می‌نامد، می‌اندیشد؛ که مفهومی از خصوصیات است که بر اساس آن، هر تابعی از جهان‌های ممکن به مجموعه‌ای از افراد، می‌تواند یک خصوصیت را نشان دهد. این مفهوم نزد لویس، در مقابل مفهوم خصوصیات «تُنک» (sparse) قرار می‌گیرد که فرض بر این است، در درون دارندگان آن خصوصیات حک شده‌اند و نشان‌دهنده مشابهت‌هایی است که در میان افراد دارنده آن‌ها است<sup>۱۳</sup>.

مقصود از بیان این تمایز در اینجا این است که دی سا سعی دارد با استفاده از این تمایز منظورش را بیان نماید و با استفاده از تناظری که بین کلمات مفرد و کلی قائل است، نشان دهد با توجه به اینکه دلالت کلمات مفرد بر اشخاص وافر اشکال دارد، دلالت

کلمات کلی هم بر خصوصیات وافر اشکال دارد، حال می‌خواهد این اشخاص یا خصوصیات در هستی شناسی ما حاضر باشند یا نباشند. یعنی نشان دهد که کلمه «ورزش کردن به روش مورد علاقه علی» حتی اگر خصوصیت وافر ورزش کردن به روش مورد علاقه علی در هستی شناسی ما موجود باشد، دلالت بر آن نخواهد کرد. در ادامه استدلال دی‌سا پس از توضیح مفهوم اشخاص دفتری که نمونه‌ای از اشیاء وافر هستند و برای ثابت کلمات مفرد مشکل ایجاد می‌کنند، خواهد آمد.

### ۱-۲-۳-۳ اشخاص دفتری (office persons)

بر اساس نظر لوپزدی‌سا حتی اگر ما معتقد به یک هستی‌شناسی گشاده‌دست در مورد چیزها باشیم یعنی هر آنچه که می‌خواهیم را وارد هستی شناسیمان کنیم و به این ترتیب مدل‌های بسیاری را برای کلماتمان داشته باشیم، هنوز هم می‌توانیم معتقد باشیم که بعضی کلمات مفرد ثابت و بعضی دیگر غیرثابت هستند.<sup>۱۴</sup> این‌که این موضوع چگونه می‌تواند اتفاق بیفتد را با یک مثال نشان می‌دهیم. فرض کنید ما در هستی‌شناسی مان (ontology) نه تنها اشیاء «تُک» مثل مردم، ماشین‌ها و درختان را می‌پذیریم بلکه مشخصاً آنچه آلن سیدل آن‌ها را «اشخاص دفتری» می‌نامد نیز می‌پذیریم؛ یعنی افرادی که در هر زمان و هر جهان با بعضی افراد متناظر می‌شوند (Sidelle, 1992)؛ بنابراین ما یک چیز غیراستاندارد داریم که مثلاً به‌عنوان رئیس‌جمهور ایران آن را Prez می‌نامیم؛<sup>۱۵</sup> Prez فردی است که هم‌اکنون و در جهان واقع دلالت بر آقای روحانی می‌کند و قبل از آن دلالت بر آقای احمدی‌نژاد می‌کرده است و در یک شرایط غیرواقع بر مثلاً آقای محسن رضایی دلالت می‌کند. به این شکل دلالت کلمه «رییس‌جمهور ایران» بر شخص دفتری (وافر) Prez است و لذا دلالت آن ثابت خواهد بود زیرا در همه جهانهای ممکن که وجود دارد مدلول کلمه «رییس‌جمهور ایران» است. در بخش بعد نحوه استدلال لوپزدی‌سا با استفاده از این مفهوم را خواهیم دید.

### ۲-۲-۳-۳ استدلال دی‌سا بر اساس مفهوم اشخاص دفتری

یک شخص دفتری دیگر، به عنوان مثال، رأس\_ کلیسای\_ کاتولیک است؛ مثالی که لوپزدی سا آن را انتخاب کرده است. آنچه در مورد این هویت، یعنی اشخاص دفتری، جالب است این که می توان آن ها را گزینه های مناسبی در نظر گرفت برای این که مرجع ثابت کلماتی مثل «رئیس جمهور ایران» و «پاپ» باشند.

بر اساس آنچه بیان شد ادعای لوپزدی سا این است که اگر ما بتوانیم مدلول «رنگ آسمان» را به جای آبی، خصوصیت رنگ آسمان بودن در نظر بگیریم و به این شکل همه کلمات کلی ثابت بشوند و اشکال بی مایگی وارد بشود؛ به طریق مشابه می توانیم مدلول کلمات مفردی مثل «رئیس جمهور ایران» را به جای آقای روحانی، شخص دفتری Prez قرار دهیم و مفهوم ثبات را برای کلمات مفرد نیز بی مایه کنیم یعنی کلمه مذکور در همه جهانهای ممکن دلالت بر شخص دفتری Prez خواهد کرد و به این شکل همه اوصاف معین مثل «رئیس جمهور ایران» که انتظار داریم بر اساس مفهوم ثبات برای کلمات مفرد غیر ثابت باشند، ثابت خواهند شد.<sup>۱۶</sup>

اما لوپزدی سا می گوید این گونه نیست و «رئیس جمهور ایران» دلالت بر Prez نخواهد کرد او اینگونه استدلال می کند: به نظر می رسد «رأس کلیسای کاتولیک» و «پاپ»<sup>۱۷</sup> به همه جملاتی که شامل آن ها هستند شرایط صدق یکسانی می دهند حتی اگر فرض کنیم که آن ها افراد مختلفی را که آن پست ها را اشغال کرده اند به شکل غیر ثابت دلالت کنند. حال با فرض اینکه وجود اشخاص دفتری را در کنار افراد معمولی مثل جوزف راتزینگر بپذیریم چگونه باید جمله (۸) را از حیث صدق و جهت، یعنی با لحاظ شرایط خلاف واقع، مورد ارزیابی قرار دهیم؟

(۸) پاپ جوزف راتزینگر است.

لوپزدی‌سا معتقد است که بر اساس شهود ما این جمله صادق است، هرچند به شکل امکانی و آنچه ما را وامی دارد که صدق آن را امکانی بدانیم این است که کسی به‌جز جوزف راتزینگر می‌توانست پاپ منتخب باشد.

اما آنچه برای هدف ما مهم‌تر است و استدلال دی‌سا است، این است که علی‌رغم اینکه پذیرفتیم اشخاص دفتری در کنار افراد عادی مثل راتزینگر وجود دارند، آنها نقشی در ارزیابی ما بازی نمی‌کنند. همان‌طور که لوپزدی‌سا خودش می‌گوید:

«با فرض این‌که راتزینگر دلالت بر رأس\_ کلیسای\_ کاتولیک (با توجه به جهان واقع) نمی‌کند، «پاپ» هم این شیء را دلالت نمی‌کند؛ بنابراین حتی اگر چیزی مثل رأس\_ کلیسای\_ کاتولیک وجود داشته باشد ما دلیل کافی داریم بر این‌که «پاپ» آن را به شکل ثابت دلالت نمی‌کند» (López de Sa, 2008:6b)<sup>۱۸</sup>

اگر بخواهیم استدلال دی‌سا را یک‌بار مرور کنیم، باید بگوئیم فرض کنید اشکال این است که کسی می‌گوید کلمه «پاپ» برخلاف عقیده رایج دلالت ثابت دارد؛ زیرا در همه جهان‌های ممکن بر شخص دفتری رأس\_ کلیسای\_ کاتولیک دلالت می‌کند؛ دی‌سا می‌گوید حتی اگر چنین هویتی وجود داشته باشد و ما آن را بپذیریم، بازهم «پاپ» دلالت بر آن نخواهد کرد؛ زیرا بر اساس صدق عبارت (۸)، این‌همانی پاپ و جوزف راتزینگر برقرار است و از آنجاکه مشخص است «جوزف راتزینگر» بر شخص جوزف راتزینگر دلالت می‌کند و نه شخص دفتری رأس\_ کلیسای\_ کاتولیک لذا «پاپ» هم نمی‌تواند دلالت بر شخص دفتری رأس\_ کلیسای\_ کاتولیک بکند و باید دلالت بر جوزف راتزینگر بکند.

واین نتیجه در مورد کلمات مفرد معمولی، می‌تواند برای موارد مربوط به اسمی‌های استاندارد شده نیز به شکل متناظر به کار گرفته شود؛ به این‌شکل که اگر ما عبارت (۷) را دوباره مدنظر قرار دهیم استدلالی شبیه آنچه برای (۸) در بالا آوردیم می‌تواند در مورد آن‌هم مورد استفاده قرار گیرد؛ زیرا از آن‌جهت که به نظر نمی‌رسد، «آبی بودن» با

توجه به جهان واقع، دلالت بر خصوصیت رنگ آسمان بودن بکند، لذا اگر جمله (۷) واقعاً صادق باشد، «رنگ آسمان بودن» نیز دلالت بر آن نخواهد کرد.

این بدان معنی است که حتی اگر ما وجود خصوصیات غیر معمولی (وافر) مثل رنگ آسمان بودن را بپذیریم، «رنگ آسمان بودن» ناگزیر دلالت (به شکل ثابت) بر آن خصوصیت، یعنی رنگ آسمان بودن نخواهد کرد، بلکه دلالت بر خصوصیت آبی بودن می کند همان طور که در مورد مشابه برای کلمات مفرد نشان داده شد.

### ۳-۲-۳ اشکال

به نظر می رسد که استدلال دی سا دو بخش دارد: اول اینکه (۸) نشان می دهد دلالت «پاپ» به رأس\_ کلیسای\_ کاتولیک نادرست است و دوم اینکه جملات (۶) و (۸) مشابه هستند؛ فلذا هر ادعائی که در مورد (۸) می کنیم در مورد (۶) هم برقرار است. لذا در ادامه به تفکیک، این دو بخش را مورد بررسی قرار می دهیم.

### ۳-۲-۳-۱ عدم دلالت «پاپ» به رأس\_ کلیسای\_ کاتولیک

همانطور که دیدیم دی سا نشان داد که صدق (۸) در جهان واقع و اینکه «راتزینگر» دلالت بر شخص راتزینگر می کند و نه بر رأس\_ کلیسای\_ کاتولیک نشان می دهد که «پاپ» هم دلالت بر رأس\_ کلیسای\_ کاتولیک نمی کند.

ابتدا اینکه به نظر می آید بین دو مفهوم «مصدق» و «مدلول» خلط شده است؛ یعنی اینکه از هم مصداق بودن دو طرف تساوی نتیجه گرفته شده است که کلمه ها هم مدلول نیز هستند؛ در صورتی که به نظر می رسد برای صدق یک اینهمانی تنها به هم مصداق بودن کلمه ها نیاز داریم و نه به هم مدلول بودنشان زیرا مدلول (designatum) آن چیزی است که کلمه به آن ارجاع می دهد و آنرا در معنای جمله شرکت می دهد، حال آن چیز وجود داشته باشد یا خیر؛ اما مصداق آن چیزی است که کلمه در شرایط صدق جمله شرکت می دهد و اگر یک کلمه مصداق نداشته باشد ما حداکثر به نزاع بین راسل و استراوسن بر خواهیم گشت و در بدترین حالت در مورد صدق و کذب جمله بی نظر خواهیم بود؛ اما اگر کلمه ای مدلول نداشته باشد یعنی چیزی را در معنای

جمله به اشتراک نخواهد گذاشت و جمله بی معنی خواهد شد. همچنین تذکر این مورد لازمست که در مورد بعضی کلمات مدلول و مصداق یکی است، مثل اسامی خاص؛ لیکن این ادعا ضروری نیست. به مثال زیر که با یک کلمه بدون مصداق(در جهان واقع)ساخته شده است دقت کنید:

(۹) پادشاه کره زمین آرنولد شواتزینگر است

جمله بالا از نظر راسل کاذب و از نظر استراوسن نه صادق است و نه کاذب زیرا پادشاه کره زمین هیچ مصداقی ندارد که در شرایط صدق جمله بالا سهیم باشد؛ اما اگر از نزاع بر سر ارزش صدق جمله بگذریم این را نمی توان انکار کرد که جمله بالا معنا دار است و معنای آن هم کاملاً مشخص است؛ زیرا مدلول «آرنولد شواتزینگر» که با مصداقش یکی است، شخص آرنولد شواتزینگر است؛ اما برای اینکه جمله معنا دار باشد مدلول «پادشاه کره زمین» که بی مصداق است باید وجود داشته باشد و بهترین گزینه برای مدلول آن شخص دفتری پادشاه کره زمین است؛ لذا به نظر می رسد ادعای دی سا در مواجهه با اینهمانی های کاذب (یا بدون ارزش صدق)، که یک طرف اینهمانی مصداق ندارد، به مخاطره خواهد افتاد. زیرا در این مثال نقض می بینیم با وجود آنکه طرفین اینهمانی مدلول دارند اما خود اینهمانی یا کاذب است یا فاقد ارزش و لذا نمی توان معیار دی سا را در مورد آن پیاده کرد.

حال (۶) را دوباره لحاظ می کنیم. فرض کنید جمله کاذب باشد و اصلاً علی به هیچ ورزشی علاقه نداشته باشد و هیچ ورزشی را هم انجام ندهد. سوال این است که آیا می توان گفت «ورزش کردن به شیوه مورد علاقه علی» بر هیچ چیزی دلالت نمی کند؟ به نظر پاسخ منفی است و تعبیر ما از دلالت «ورزش کردن به شیوه مورد علاقه علی» بر خصوصیت (فعالیت) ورزش کردن به شیوه مورد علاقه علی توضیح بهتری خواهد بود؛ از آن جهت که می تواند شرایطی را که یکی از کلمات، تهی است بهتر توضیح دهد. لذا به نظر می آید دی سا در این عبارت دچار خطا شده است آنجا که می گوید:

«... به نظر می‌رسد این فرض که «پاپ» شیء (وافر) رأس\_کلیسای\_کاتولیک را برای ارزش جمله ساده‌ای مثل «پاپ آلمانی است» در شرایط واقعی و خلاف واقع شرکت می‌دهد نتایج یکسانی دارد با ارزیابی ما از جملات وقتی، طبق فرض اصلی، اشیاء (تنک) مختلف (مثلاً) راتزینگر و ازنار را به اشتراک می‌گذارد» (López de Sa, 2008:6a)

دلیل خطای دی‌سا این است که «پاپ» شیء (وافر) رأس\_کلیسای\_کاتولیک را در شرایط صدق جمله دخالت نمی‌دهد، بلکه در معنای جمله به اشتراک می‌گذارد.

بنابر این تا به این جا این اشکال متوجه دی‌سا است که آنچه در تحلیل (۸) ملاحظه کردیم و در باره مصادیق «پاپ» و «راتزینگر» قائل است سعی دارد در باره مدلول آنها نیز قائل باشد در حالی که اگر بپذیریم که آنها متحد المصادقند، پذیرفتنی نیست که متحد‌المدلول نیز هستند؛ لذا به نظر می‌رسد این مثال نقضی بر بخش اول استدلال دی‌سا باشد.

این تعبیر از یک جهت دیگر نیز قابل بررسی است و آن اینکه به ادعای لویز دی‌سا (که ما هم تایید می‌کنیم) (۸) یک اینهمانی است و اینهمانی صادقی هم است. لذا از آن جهت که «جوزف راتزینگر» کلمه مفرد است برای اینکه اینهمانی صادق باشد «پاپ» نمی‌تواند کلمه ای کلی باشد زیرا اینهمانی‌ها اگر ادعا نکنیم که تنها بین کلمات مفرد رخ می‌دهند می‌توانیم ادعا کنیم که باید بین دو کلمه متعلق به یک رده اتفاق بیفتند و ما نمی‌توانیم یک اینهمانی بین کلمه ای مفرد و کلمه ای کلی برقرار کنیم. به نظر ما می‌رسد که علاوه بر مشکلات قبلی باید تفسیری برای (۸) پیدا کنیم که دچار این مشکل نشویم که به نظر سه راه وجود دارد:

اول اینکه «پاپ» را کلمه مفرد در نظر بگیریم که آنگاه باید دلایلی برای کلمه مفرد بودن اوصاف معین اقامه کنیم و همچنین بگوییم که چرا یک کلمه مفرد همچنین می‌تواند در موضع محمول در جملات ظاهر شود.

دوم اینکه بگوییم این وصف معین (پاپ) کاربرد ارجاعی دارد که به شکل مستقیم به شخص جوزف راتزینگر اشاره می‌کند و او را می‌نامد و در یک رویارویی با شخص

جوزف راتزینگر بیان شده است که اگر این کاربرد مورد نظر باشد تناظری را که دی سا می خواهد بین کلمات مفرد و کلی برقرار کند زیر سوال خواهد برد. اما طبیعی ترین راه این است که رابط "است" (is در جمله انگلیسی) را نه رابط اینهمانی بلکه رابط حملی بدانیم که موقعیت موضوع و محمول آن جایجا شده است و جمله به این شکل است که "جوزف راتزینگر پاپ است" و پاپ بودن بر جوزف راتزینگر حمل شده است که به نظر می‌رسد با کاربرد وصفی (Attributive Use) که انتظار داریم در این جمله از «پاپ» وجود داشته باشد سازگار است.

۳-۳-۲-۳-۲-۳-۳ توازی (۸) و (۶)

در این قسمت به اشکالات وارده به بخش دوم ادعای دی سا در استدلال گفته شده می‌پردازیم؛ یعنی آنچه که دی سا توازی بین کلمات مفرد در (۸) و اسمی شده های موجود در جملات (۶) و (۷) لحاظ کرده است.

از چند جهت این توازی برقرار نیست:

ابتدا اینکه کلمات مفرد (با فرض مفرد بودن هر دو کلمه به کار رفته در (۸))، مشابه اسمی‌های استاندارد نیستند؛ و دلیل این‌که چرا این دو مورد مشابه نیستند، ریشه در اختلاف ساختاری در این‌همانی‌های نشان داده شده در (۶) و (۷) با (۸) دارد. در حالیکه (۸) تقابل بین یک دلالت گر اسمی و وصفی را نشان می‌دهد چنین تقابل مشابهی را بین کلماتی که در دو طرف علامت تساوی در (۶) و (۷) قرار می‌گیرند مشاهده نمی‌کنیم؛ هر دو کلمه‌ها در این موارد، مصدر (gerund phrase) هستند که متعلق به یک نوع از عبارات می‌باشند

ثانیاً، فارغ از اینکه ماهیت هستی شناسانه هویات مدلول چه باشد، اگر چه دلالت «پاپ» بر یک هویت غیر معمول مثل رأس\_ کلیسای\_ کاتولیک ممکن است عجیب به نظر آید اما در مورد کلمات موجود در سمت چپ (۶) و (۷) اینگونه نیست و «رنگ آسمان بودن» و «ورزش کردن به شیوه مورد علاقه علی» می‌توانند بر خصوصیت یا فعالیت غیر معمولی مثل رنگ آسمان بودن یا ورزش کردن به شیوه مورد علاقه علی دلالت

کنند. برای روشن تر شدن موضوع فرض کنید ما وصف «بلندترین انسان روی زمین» را در نظر بگیریم؛ حال اگر بخواهیم در مورد مدلول آن چیزی بگوییم، گویا اولین انتظاری که داریم آنست که آن مدلول انسان باشد و نه یک هویت انتزاعی مثل خصوصیت بلندترین\_انسان\_روی\_زمین. اما در مورد «رنگ آسمان بودن» هر گونه انتظاری در مورد داشتن یک خصوصیت خاص توسط مدلول کلمه عجیب به نظر می آید؛ فلذا دلالت آن بر خصوصیت رنگ آسمان بودن کاملاً طبیعی است.

#### ۴- نتیجه گیری

در انتها می توانیم این گونه جمع بندی کنیم که از بین دو دسته تعبیر برای تعمیم مفهوم ثبات به کلمات کلی یعنی تعبیرهای ذات گرایانه و تعبیرهای مبتنی بر یکسانی در دلالت، دسته دوم در معرض مشکلی قرار می گیرند که اگر ثبات به معنای یکسانی در دلالت در بین جهانهای ممکن باشد، آنگاه می توان برای هر کلمه کلی یک خصوصیت در نظر گرفت که مدلول کلمه در همه جهانها باشد؛ و لذا تمامی کلمات کلی به این شکل دلالت ثابت خواهند داشت و تعبیر ثبات برای کلمات کلی تعبیری بی مایه خواهد شد زیرا هیچ گونه تمایزی را در بین این کلمات نشان نخواهد داد.

از میان تلاشهای انجام شده برای رد مشکل بی مایگی، دن لویز دی سا تلاش کرد تا نشان دهد که نمی توان مدلول هر کلمه کلی را یک خصوصیت در نظر گرفت؛ زیرا اگر این گونه باشد باید بتوان مدلول اوصاف معین که نمونه های عدم ثبات در کلمات مفرد هستند را نیز اشخاص انتزاعی لحاظ کرد؛ یعنی مثلاً مدلول وصف معین «رئیس جمهور ایران» می تواند شخص انتزاعی Prez، در همه جهانهای ممکن باشد و به این شکل مفهوم ثبات برای کلمات مفرد نیز بی مایه می شود.

او با مثالهایی سعی کرد تا نشان دهد حتی اگر چنین خصوصیات یا اشخاص انتزاعی وجود داشته باشند نمی توانیم آنها را مدلول کلماتمان قرار دهیم؛ و لذا به عنوان مثال حتی اگر ما خصوصیتی مثل رنگ آسمان داشته باشیم، آن نمی تواند مدلول ثابت کلمه

«رنگ آسمان» باشد؛ اما همانگونه که دیدیم به نظر می‌رسد بین مدلول و مصداق خلط شده است و کماکان تمایزهایی بین کلمات مفرد و کلمات کلی، در دلالت بر این هویت انتزاعی وجود دارد و نشان دادیم که تز لویز دی‌سا در جملاتی که شامل کلمات تهی هستند با مشکلاتی مواجه است.

ما فکر می‌کنیم از آن جهت که کلمات کلی علی‌الاصول با دو مؤلفه مختلف از عیون وارد محتوی سمانتیکی جملات می‌شوند یعنی با خصوصیت (یا نوع یا کلی یا...) و دیگری با مصادیقشان این محتوای سمانتیکی هیچگاه خالی از رابطه اول نیست و از آن جهت که این رابطه اهمیت بیشتری از رابطه دوم دارد بسیار مشکل است که تعبیری از ثبات را ارائه کرد که برخی کلمات کلی را ثابت نکند؛ زیرا اگر برای تعریف ثبات بخواهیم رابطه با مصادیق را لحاظ کنیم مفهوم ثبات به دلایلی که گفته شد از بین می‌رود و اگر بخواهیم رابطه با خصوصیت، نوع و... را لحاظ کنیم از آن جهت که اینها در همه جهانهای ممکن ثابت هستند مشکل بی‌مایه شدن مفهوم ثبات را در پیش رو خواهیم داشت.

#### منابع

- Donnellan, Keith (1966). "Reference and Definite Descriptions", *The Philosophical Review*, Vol. 75: 281-304.
- Gómez-Torrente, Mario (2006) "Rigidity and Essentiality", *Mind* 115: 227-259.
- Kripke, Saul (1980). "Naming and Necessity", Cambridge, MA: Harvard University Press.
- LaPorte, Joseph. 2000. Rigidity and Kind. *Philosophical Studies* 97: 293-316.
- Lewis, David (1986). "On the Plurality of Worlds", *Oxford: Blackwell*.
- López de Sa, Dan (2008), "Rigidity for Predicates and the Trivialization Problem" *Philosopher's Imprint* 8, (1): 1-13.
- Martí, Genoveva, y Martínez, José (2011). "General Terms, Rigidity and the Trivialization Problem" *Synthese* Vol. 181: 277-293.
- Schwartz, Stephen (2002), "Kinds, General Terms, and Rigidity: A Reply to LaPorte" *Philosophical Studies*, Vol. 109 : 265-277.
- Sidelle, Alan (1992). "Rigidity, Ontology and Semantic Structure", *The Journal of Philosophy*, Vol. 89: 410-430.
- Soames, Scott (2002). *Beyond Rigidity. The Unfinished Semantic Agenda of Naming and Necessity*, Oxford: OUP.
- Wright, Crispin (1998). "Why Did Not Deserve His Frege Granum Salis . A Note on the Paradox of "The Concept Horse" and the ascription of Bedeutungen to Predicates " *Grazer Philosophische Studien*, Vol. 55 : 239-263.
- Zerbudis, Ezequiel (2014). "Ontologías abundantes y rigidez para expresiones predicativas", *Theoria*, Vol. 79, 113-132.

<sup>۱</sup> با توجه به اینکه دقت این تعریف به موضوع این مقاله ربط پیدا نمی‌کند لذا از بیان جزئیات آن خودداری شده است؛ اما برای تعاریف مختلفی که از ثبات کلمه‌ها می‌توان داشت که خود این وابسته است به وجود یا عدم وجود مدلول در جهان ممکن، می‌توانید به کتاب مرجع و ذات نوشته نایتین سمن مراجعه کنید.

<sup>۲</sup> لازم است به این موضوع اشاره کنیم که این مطلب هم در مورد الفاظ قابل شمارش مثل ببر و هم در مورد الفاظ غیرقابل شمارش مثل آب برقرار است و افراد آب در مجموعه مصادیق آن نمونه‌هایی مشخص از نوع آب هستند.

<sup>۳</sup> این مشکل در تعبیر اول بروز نمی‌کند زیرا تعبیر اول بر پایه خصوصیت‌های ذاتی افرادی که مصداق یک کلمه کلی هستند بنا نهاده شده است و واضح است که کلمات کلی فراوانی وجود دارند که دلالت بر هیچ خصوصیت ذاتی نمی‌کنند.

<sup>۴</sup> در این تعبیر از لفظ محمول استفاده شده است زیرا کلمات کلی تنها در موقعیت محمولی است که کلمات کلی هستند و در موقعیت موضوع جملات همانند کلمات مفرد عمل می‌کنند که موضوع این مقاله نیست و نیاز به بحث مفصل دیگری دارد.

<sup>۵</sup> مقصود از کلمات انواع طبیعی کلماتی است که برای انواع، عناصر، مواد و پدیده‌های طبیعی مثل ببر، طلا، آب و رعد و برق استفاده می‌شود و انواع غیر طبیعی چیزهایی غیر از اینها است.

این اشکال از آن جهت ارزش اشاره را دارد که بسیاری از فلاسفه تقسیم بندی کریپکی را مبنی بر اینکه تمایز ثابت-غیر ثابت باید نشان دهنده تمایز کلمات طبیعی-غیر طبیعی باشد به عنوان یکی از شروط مناسب بودن تعبیر ثبات برای کلمات کلی ذکر کرده اند.

<sup>۶</sup> برای یکسانی همه عیون انتزاعی مورد نظر مثل نوع، گونه، رنگ و... را خصوصیت نامیدیم.

<sup>۷</sup> منظور لوپزدی‌سا به شکل دقیق این است که اسمی استاندارد «عبارتی است که از جایگذاری شکل مصدری فعل اول در عبارتی که شامل آن است حاصل می‌شود.» (De sa, 2008:3a) به نظر می‌رسد که بعضی مشکلات با قرار دادن عبارت «فعل اصلی» به جای «فعل اول» حل خواهد شد لذا ما قاعده را به شکل تغییر یافته آن استفاده خواهیم کرد.

<sup>۸</sup> (۶) مثالی است که لوپزدی‌سا در مقاله خود آورده است و (۷) مثالی است که در مقاله او نیامده است و به جهت اینکه برای تفهیم مطلب مناسب تر است در ادامه از هر دوی مثالها استفاده شده است و لازم به ذکر است، مثال‌هایی که در مقاله آورده شده، تنها مثال‌هایی از نوع (۶) است که شامل اسمی‌های استاندارد است و نه محمولات عادی. اما دی‌سا نتیجه خود را بر این اساس می‌گیرد که ثبات اسمی‌ها منطبق بر ثبات محمول‌های آنها است و اصلی که او می‌آورد این است که «F ثابت است اگر و تنها اگر F-ing ثابت باشد»

<sup>۹</sup> این‌که هر طرف به چه چیز دلالت میکند از مواردی است که به نظر می‌رسد صدق جملات را هم به چالش خواهد کشید و در ادامه مقاله مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

<sup>۱۰</sup> لازم است بگوییم (بدون این که بخواهیم به نظر خودمان وزنی بدهیم) که ما در این اعتقاد تنها نیستیم که «رنگ آسمان بودن» به نحو ثابت دلالت بر خصوصیت رنگ آسمان بودن می‌کند. لازم است ذکر کنیم تا تن سمن

هم همین‌گونه می‌اندیشد: «مهم است ذکر شود در حالی که «رنگ آسمان» یک کلمه کلی غیرثابت است، رنگ آسمان بودن» به شکل ثابت یک خصوصیت خاص که داشتن رنگی مشابه آسمان است را دلالت می‌کند.» (Salmon, 2005: 132, n. 22)

<sup>۱۱</sup> برای یادآوری مجدد دو جمله مذکور در اینجا تکرار می‌شود: (۶) نویدن، ورزش کردن به روش مورد علاقه علی است. (۷) آبی بودن، به رنگ آسمان بودن است.

<sup>۱۲</sup> برای صورت‌بندی این تمایز (Lewis, 1986: 59-62) را ببینید برای مفهوم خصوصیات تنگ پاراکراف مربوطه را عیناً می‌آوریم " خصوصیات تنگ کلاً داستان دیگری هستند، به اشتراک‌گذاری آن‌ها برای مشابهت‌های کیفی است. آن‌ها در همه‌جا حک شده‌اند آن‌ها ذاتی‌اند و مجموعه عصادیق آن‌ها بر پایه واقعیت است (ipso facto) و نه کاملاً از چیزهای گوناگون" (Lewis, 1986: 60)

آنچه از این تمایز بیان شده با عنوان وافر و تنگ، به کار این مقاله می‌آید همین کافیست که بدانیم وقتی می‌گوییم اشیاء تنگ مقصود چیزهایی مثل ارسطو و سراننده مثنوی معنوی است و خصوصیات تنگ مثل آبی و دمای ۳۷ درجه داشتن و اشیاء وافر مثل تمامی اشیاء انتزاعی که می‌توانیم از اوصاف معین بسازیم مثل نویسنده ارغنون یا رأس کلیسای کاتولیک و خصوصیات وافر مثل هم‌رنگ لباس علی یا هم دمای بدن انسان سالم یا ورزش کردن به روش مورد علاقه علی است.

<sup>۱۴</sup> این حرف از آنجاست که اگر معتقد به یک هستی شناسی گشاده دست باشیم می‌توانیم برای هر وصف معین (مفرد) یک خصوصیت تعریف کنیم و مدلول وصف را آن خصوصیت لحاظ کنیم که وصف در همه جهات دلالت بر آن بکند و به این شکل اوصاف نیز ثابت خواهند شد و لذا ثابت دیگری تمایزی را بین اسمی و اوصاف معین نشان نخواهد داد

<sup>۱۵</sup> برای آنکه این مفهوم مشخص‌تر شود آن را در مثال زیر در نظر می‌گیریم. همان‌گونه که کلمه «رنگ آسمان» می‌تواند هم دلالت بر رنگ آبی بکند و هم دلالت بر خصوصیت رنگ آسمان، کلمه «رئیس‌جمهور ایران» هم می‌تواند هم دلالت بر آقای روحانی بکند و هم بر یک هویت انتزاعی مثل Prez

<sup>۱۶</sup> این استدلال یکی از استدلال‌هایی است که اولین با توسط ژورف لاپور در رد مشکل بی‌مایگی در مقاله «ثبات و نوع» چاپ شده در سال ۲۰۰۰ مطرح شده که برای جزئیات می‌توانید به آن مراجعه کنید اما ادعای لاپور در اینجا چیز دیگری است و استدلال او ایست که کلمات مقرر نمی‌توانند بر این اشخاص با فرض اینکه آنها را در هستی شناسمان بپذیریم، دلالت کنند.

<sup>۱۷</sup> اینجا فرض است که «پاپ» مخفف وصف معین رأس کلیسای کاتولیک است

<sup>۱۸</sup> given that 'Ratzinger' does not signify the-Head-of-the-Catholic-Church (with respect to the actual world), 'the Pope' does not signify this object either. Hence, even if there is an object such as the-Head-of-the-Catholic-Church, we have the required reasons for holding that 'the Pope' does not rigidly signify it.